

بررسی تأثیرپذیری صادق چوبک در آثارش از ارنست میلر همینگوی

لیلا هاشمیان*

شهین اسلامی**

چکیده

صادق چوبک به عنوان یکی از بزرگترین نویسندگان داستان کوتاه معاصر ایران، در کنار جلال‌آل احمد و صادق هدایت تلاش فراوانی در رواج ساده نویسی و شکستن سنت ادبیات مؤدبانه و دست و پاگیر دوره قبل انجام داده است. او نویسنده‌ای رئالیست است و داستان‌هایش در بردارنده واقعیاتی است که خواننده را با اوضاع و احوال رایج در قرن چهاردهم آشنا می‌کند. سبک نویسندگی چوبک نیز در عین استقلال و منحصر به فرد بودن، یادآور شیوه نویسندگی نویسندگان قرن بیستم آمریکاست. در این مقاله سعی می‌شود تا تأثیری که چوبک از ارنست میلر همینگوی، خالق داستان زیبای پیرمرد و دریا و برنده جایزه ادبی نوبل گرفته است نمایانده و بررسی شود.

کلیدواژه‌ها: صادق چوبک، همینگوی، داستان کوتاه، تأثیرپذیری، شخصیت، رئالیست، ارنست میلر همینگوی.

*. عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا - همدان. (استادیار)

** دانش‌آموخته ارشد دانشگاه بوعلی سینا - همدان.

صادق چوبک در تیرماه ۱۳۹۵ شمسی در شهر بوشهر متولد شد. پدرش بازرگان بود و از طبقه مرفه جامعه به حساب می‌آمد. دوران کودکی او در بوشهر و شیراز سپری شد. چوبک تحصیلات خود را در مدرسه سعادت میرزا احمدخان دریا بیگی که از فارغ التحصیلان دارالفنون بود آغاز کرد. ولی هنوز سال سوم دبستان را به پایان نرسانیده بود که به علت بیماری مجبور شد به شیراز برود و در آنجا مورد معالجه قرار گیرد.

دوران ابتدایی که تمام شد به کالج آمریکایی تهران رفت و در سال ۱۳۱۶ از این کالج فارغ التحصیل شد. نوزده ساله بود که با مسعود فرزند و پرویز ناتل خانلری آشنا شد و بعد با وساطت فرزند با صادق هدایت آشنا شد که این آشنایی به دوستی نزدیکی تبدیل شد.

چوبک در کارنامه نویسنده‌گی خود دو رمان به نام‌های تنگسیر و سنگ صبور دارد و قصه‌های کوتاه او جزو بهترین آثار نویسنده‌گی ادبیات معاصر ایران به حساب می‌آید.

اولین مجموعه داستان‌های او به نام «خیمه شب بازی» که شامل قصه‌های کوتاه «نفتی»، «گل‌های گوشتی»، «عدل» «زیر چراغ قرمز»، «آخر شب»، «مردی در قفس»، «پیراهن زرشکی»، «مسیو الیاس»، «بعد از ظهر آخر پاییز»، «یحیی» و یک قطعه به نام «آه انسان» است که در سال ۱۳۲۴ چاپ و منتشر شد. این مجموعه از همان آغاز مورد استقبال و توجه بی نظیری قرار گرفت. دومین مجموعه داستان کوتاه او با عنوان «انتری که لوطی‌اش مرده بود» در سال ۱۳۲۸ منتشر شد. این کتاب شامل سه داستان و یک نمایشنامه به نام «توب پلاستیکی» بود. داستان‌های کوتاه این مجموعه را «چرا دریا توفانی شده بود؟»، «قفس» و «انتری که لوطی‌اش مرده بود» شامل می‌شدند.

رمان تنگسیر او در سال ۱۳۴۲ منتشر شد. این رمان به کارگردانی امیر نادری به فیلم تبدیل شد. سال ۱۳۴۴ مقارن با چاپ کتاب «چراغ آخر» است. این مجموعه، ۸ داستان کوتاه و یک شعر دارد. در همین سال کتاب «روز اول قبر» چوبک که در بردارنده ده قصه کوتاه و یک نمایشنامه با عنوان «هفت خط» است چاپ و منتشر شد.

آخرین اثر چوبک که در اصل خلاصه‌ای از همه داستان‌های کوتاه اوست، «سنگ صبور» نام دارد که در سال ۱۳۴۵ منتشر شد. بیشتر آثار او به زبان‌های مختلف ترجمه شده‌اند و چوبک نیز ترجمه‌هایی از زبان‌های دیگر انجام داده است. از جمله ترجمه‌های مشهور او شعر «غراب» ادگار آلن پو و انتشار کتاب «مهپاره» در سال ۱۳۷۰ که ترجمه‌ای بود از سانسکریت به انگلیسی که چوبک به فارسی ترجمه کرد. از دیگر ترجمه‌های او «پینوکیو» اثر کارلو کولودی در سال ۱۳۲۴ به نام «آدمک چوبی» است. چوبک پس از به جا گذاشتن چنین کارنامه درخشانی در نویسندگی، در تیر ماه سال ۱۳۷۷ در سن ۸۲ سالگی دار فانی را وداع گفت.

با این که از طبقه بالای جامعه محسوب می‌شود، تحصیل کرده و پولدار است و کمتر طعم فقر را چشیده، ولی نویسنده مردمان فرو دست جامعه است. شخصیت‌های اصلی داستان‌های او را زنان بی‌سرپرست، کودکان فقیر و یتیم، معتادها، رانندگان کامیون و ... تشکیل می‌دهند. شخصیت‌های داستان‌های او معمولاً کسانی هستند که علاوه بر این که نمی‌توانند دردی از جامعه دوا کنند، خود نیز دردی بر آن دردها می‌افزایند. بی شک کسی که تمام هم و غم خود را در بیان این مشکلات می‌داند دارای روحی بزرگ و دلی رئوف است. چوبک در نثر پخته و موثر خود، کلمات و واژه‌ها را طوری به کار می‌گیرد که نمی‌شود جای کلمه‌ای را با کلمه دیگر عوض کرد. این کلمات معمولاً آراسته نیستند و خیلی ساده و عامیانه بیان می‌شوند. ساده‌نویسی، هنر چوبک است و همین سادگی نوعی آراستگی است. او داستان نویسی واقع‌گراست. چشمش را باز می‌کند تا خوب ببیند که در اطرافش چه می‌گذرد. برای نوشتن این واقعیات نیز نیازی به آرایش کلام ندارد. او علاوه بر این که شخصیت‌هایش را از پایینترین افراد جامعه انتخاب می‌کند سعی می‌کند کلامش نیز در عین استحکام و قدرت بیان بسیار بالا در ادای معنی و مفهوم، بسیار ساده و خودمانی باشد. چوبک لفاظی نمی‌کند و نیازی به کلمات و جملات درشت و صیقلی ندارد.

در داستان‌های چوبک هیچ چیز اضافی وجود ندارد. همه چیز سر جای خودش است و در مراجعه با وقایع جاری در قصه‌هایش همان گونه می‌نویسد که هر کس دیگری جای او بود، آن طور می‌نوشت.

نثر او یک دست است و بدون این که حرف را به درازا بکشد، تمام جزئیات را به طرز ماهرانه‌ای بیان می‌کند. این خصوصیت در رمان «تنگسیر» به صورت بارزتری قابل مشاهده است.

برخی از منتقدان چوبک، شیوه نوشتاری او را شبیه به گزارش نویسی می‌دانند که شرح احوالات دیگران را به ثبت می‌رساند و وقایع دوران کودکی را در ذهن خود بایگانی می‌کند تا بعداً هر جا که لازم باشد از آنها در ساختن و پرداختن شخصیت‌های قصه‌هایش استفاده کند. برخی شیوه او را نوعی فیلمبرداری از دنیای پیرامون می‌دانند.

ولی این منصفانه نیست اگر بگوییم که چوبک در خلق آثارش فقط نقش کاتب را داشته است. هر چه باشد قلم توانا و هنر نویسندگی او خیلی بیشتر از یک کاتب در آثارش جلوه می‌کند. اگر یقین هم داشته باشیم که آنچه چوبک نوشته همه واقعیات محض و اتفاقاتی است که آنها را به چشم خود دیده و نه این که با گوش خود شنیده باشد، باز هم خدشه‌ای به هنرمندی چوبک وارد نخواهد شد.

«برخی در توصیف و توضیح زبان آدم‌های قصه‌های چوبک گفته‌اند که انگار نویسنده، ضبط صوتی گذاشته و حرف‌های آدم‌های قصه‌هایش را به همان گونه که می‌گویند، بی‌کم و کاست ضبط کرده و در قصه‌هایش پیاده کرده است. این مسأله ارزش کار فوق العاده‌های را که چوبک انجام داده دچار خدشه و محل تردید می‌کند، چرا که اگر این گونه باشد، در خلاقیت نویسنده باید شک کرد. اما می‌بینیم که «سنگ صبور» به هیچ وجه این گونه که گفته‌اند نیست. در دیگر قصه‌های کوتاه او نیز نمی‌توان چنین ادعایی را پذیرفت. چوبک زبان خاص آدم‌های قصه‌هایش را خلق می‌کند.» (محمودی، ۱۳۸۱: ۱۴۵-۱۴۶).

هیچ‌گاه افکار شخصیت‌های داستان‌های چوبک، از طریق نویسنده فاش نمی‌شود. او به شخصیت‌های داستان‌هایش اجازه می‌دهد تا با گفتگوی ذهنی، درونشان را بر ملا کنند و خودشان را به خواننده بشناسانند. این آدم‌ها از نخستین قصه‌های چوبک تا آخرین آنها که سنگ صبور است زیاد با هم فرقی ندارند. اینها از داستانی به داستان دیگر فقط تکامل پیدا می‌کنند و نقششان پررنگ تر می‌شود. همه آنها بی نهایت تنه‌ایند و تنه‌ایی از شاخصه‌های بی‌سابقه و مهم داستان‌های چوبک است.

«تنه‌ایی برای نویسنده‌ای مثل چوبک در حکم معبدی است که در خلوتش به عروج می‌رود و این عروج به جای این که به او نخوت بدهد ظریف‌تر و شکننده ترش می‌کند. او در این خلوت روح منتشر می‌کند که در وجود قهرمانانش تقسیم می‌شود و عوالم آنها را نفس به نفس تجربه می‌کند. گاه کودکی به نام «کاکل زری» می‌شود، گاه پهلوانی ستیزنده و غیرتمند به نام محمد و گاه پیرزنی به نام جهان سلطون، گاه بلقیس و گاه رهگذری که در داستان عدل به تماشای اسب زمین خورده ایستاده است». (عنایت، ۱۳۷۳: ۱۷۰).

به هر حال شیوه نوشتاری صادق چوبک به همراه جمال زاده و آل احمد و صادق هدایت نوعی سنت شکنی ادبی است. آنها دست در دست هم داده‌اند و ادبیات پیش از خود را به زبان گفتاری عامیانه تبدیل کرده‌اند. گروهی چوبک را تحت تأثیر هدایت می‌دانند و از طرفی دیگر او را تحت تأثیر نویسندگان آمریکایی مانند جیمز جویس، ویلیام فالکنر و ارنست همینگوی می‌دانند.

«ساختمان و شکل و پرداخت داستان‌های چوبک اغلب یادآور تکنیک و خصوصیت بعضی از نویسندگان ناتورالیست قبل از جنگ دوم جهانی آمریکاست مثل جان اشتن بک، ارسکین کالدول، جان دوس پاسوس، ارنست میلر همینگوی و ویلیام فالکنر» (میر صادقی، ۱۳۵۱: ۱۹).

اما هدف در این مقاله، بررسی تأثیرپذیری چوبک از نویسنده نامی و برنده جایزه ادبی

نوبل در سال ۱۹۵۴، ارنست میلر همینگوی است. برای انجام این مقصود، به مقدمه‌ای درباره زندگی و آثار همینگوی نیز اشاره می‌کنیم.

ارنست میلر همینگوی در ۲۱ ژوئیه سال ۱۸۹۸ میلادی در النوی آمریکا به دنیا آمد. از کودکی علاقه شدیدی به نوشتن داشت. پدرش پزشک بود و مادرش معلم پیانویی که بسیار متعصب و مذهبی بود. پدرش او را با ماهیگیری و شکار آشنا کرد. همینگوی بسیار کنجکاو و ماجراجو بود و همین کنجکاوی‌ها و ماجراجویی‌ها او را به جبهه‌های جنگ ایتالیا کشاند. او مدتی به کار خبرنگاری مشغول بود.

در سال ۱۹۲۱ با نخستین همسرش ازدواج کرد. بعد به پاریس رفت و خبرنگار روزنامه تورنتو استار شد. او ضمن خبرنگاری برای روزنامه، به نوشتن داستان نیز می‌پرداخت. اوج شهرت نویسندگی وی بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۶ بود. نخستین مجموعه داستان‌های کوتاه همینگوی با نام «در زمان ما» در سال ۱۹۲۵ منتشر شد. و نخستین رمان او که بر پایه تجربیات به دست آمده‌اش از اسپانیا بود در سال ۱۹۲۶ منتشر شد. نام این رمان «خورشید هم طلوع می‌کند» بود.

تنوع طلبی او باعث شد تا چهار بار ازدواج کند. مدتی در پاریس و مدتی در اسپانیا و جنگل‌های سرسبز آفریقا و مدتی نیز در جنگ‌های متعدد به سر ببرد. او حتی به آسیا نیز سفر کرد و مدت چشمگیری از عمر خود را در جستجوی شکار در جنگل‌های سرسبز آفریقا سپری کرد. همینگوی سرانجام در ژوئیه سال ۱۹۶۳ با گلوله تفنگ خودش کشته شد. عده‌ای عقیده دارند همینگوی خودکشی کرده است، ولی همسرش معتقد است که حین پاک کردن تفنگ به علت اصابت اتفاقی گلوله مرده است.

ارنست همینگوی یکی از اعجوبه‌های ادبیات قرن ۲۰ آمریکاست. نویسنده‌ای رئالیست که از دوران کودکی علاقه به نوشتن را در خود احساس کرد. با این که تحصیلات دانشگاهی نداشت، ولی در طول سفرها و جنگ‌های متعددی که در آن حضور داشت، تجربه‌هایی به

دست آورد که دست او را برای نوشتن پر کرد تا جایی که به گرفتن جایزه نوبل نائل شد. داستان‌های کوتاه او در عین اختصار، جامع و کامل هستند. نثر او در داستان‌هایش، ساده و عامیانه و روشن و بی ابهام است. نوشته‌هایش صاف و زلال است. همین شیوه نوشتاری و نثر روان و عامیانه همینگوی انقلاب بزرگی در نویسندگی ایجاد کرد. او درست در زمانی که مردم به سخت نوشتن افرادی مانند آلن پو و داستایوفسکی و ... عادت کرده بودند بانثر گزارش گونه خود زبان و شیوه نوشتاری را رایج کرد که از آن در گزارش نویسی روزنامه‌ای برای بیان وقایع عادی و روزمره زندگی استفاده می‌کرد. او آنچه را که حس می‌کرد، می‌نوشت و عقیده داشت یک نویسنده خوب و موفق باید همه آنچه را که حس می‌کند بنویسد، نه آنچه را که باید حس کند و به آن بیندیشد.

شالوده و بنیاد اولیه داستان‌های همینگوی بر وقایعی است که پیرامونش جریان دارد. او سعی می‌کند بین اتفاقاتی که واقع شده با تمام تضادشان ارتباطی برقرار کند. همینگوی در جنگ جهانی حضور داشته و همه وقایع را به چشم خود دیده و تجربه کرده است. پس از آن سعی کرده تمام آن تجربیات و حتی آرزوها و امیال خود را در قالب شخصیت‌ها و نقش آنها در کتاب‌هایش و در طرح داستان‌هایش جاری کند. هنر ارزشمند همینگوی داستان پردازی نیست، بلکه نویسندگی و مهارت در نوشتن داستان‌های واقعی است.

مثلاً کتاب «تپه‌های سبز آفریقا»ی او تحت تأثیر اتفاقاتی که در جنگل‌های سرسبز آفریقا، در هنگام شکار که از بهترین تفریح‌های او به حساب می‌آمد، نوشته شده است.

وقایع این کتاب، قصه سازی و داستان پردازی نیست، بلکه بیان گزارش وار همه اتفاقاتی است که در طول آن سفرها برای او و اطرافیانش پیش می‌آید.

فشرده نویسی و نظم و انضباط از ویژگی‌های مهم نثر همینگوی است. «مرگ در بعد از ظهر» و «تپه‌های سبز آفریقا» بدون کوچکترین خیال بافی و حادثه سازی، واقعیت محض است و نویسنده آنچه را که دیده بدون دخالت هیچ چیز بیان و در اصل گزارش کرده است.

همینگوی با نوشتن این گزارش‌ها توانایی خود را به اثبات می‌رساند. او در جمله‌ای کوتاه، یک صحنه وحشتناک را طوری توصیف می‌کند که شاید اگر کسی دیگر بخواهد این صحنه را توصیف کند با چندین جمله بلند هم نمی‌تواند به این خوبی بیان کند. وقتی جمله کوتاه باشد و در عین اختصار، جامع و کامل نیز باشد، در این صورت با متنی فشرده مواجه هستیم که با صرف وقت کمی ما را به نهایت توقع می‌رساند. به همین خاطر است که آثار همینگوی طرفداران زیادی پیدا کرده است.

از نظر همینگوی یک نویسنده خوب، اول باید استعداد نویسندگی داشته باشد و بعد وجدانی مطلق و خدشه ناپذیر. کتاب «وداع با اسلحه» همینگوی به خاطر سادگی بی‌خدشه آن به یکی از زیباترین آثار تبدیل شده است. سادگی، واقعی بودن و بیان موضوعی رمانتیک به شیوه‌ای غیر رمانتیک باعث ایجاد تناقضی دلپسند می‌شود. اینجا حتی سخت گیرترین خوانندگان نیز مجبورند تحت تأثیر آن قرار گیرند.

برخی از مهمترین آثار همینگوی عبارتند از: سه داستان و ده شعر (۱۹۲۳) - در زمان ما (۱۹۲۴) مردان بدون زنان (۱۹۲۷) برنده هیچ نمی‌برد (۱۹۳۳) خورشید هم طلوع می‌کند (۱۹۲۶) وداع با اسلحه (۱۹۲۹) مرگ در بعد از ظهر (۱۹۳۲) تپه‌های سبز آفریقا (۱۹۳۵) داشتن و نداشتن (۱۹۳۷) ستون پنجم و چهل و نه داستان کوتاه (۱۹۳۸) زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند (۱۹۴۰) در امتداد رودخانه به سمت درخت‌ها (۱۹۵۰) پیرمرد و دریا (۱۹۵۲) و...

اما به برخی اعتقادات درباره تأثیرپذیری چوبک از ارنست همینگوی یا مخالفت با چنین باوری می‌پردازیم:

دکتر ناتل خانلری در مورد تأثیر گرفتن چوبک از همینگوی معتقد است: «هدایت در نامه‌ای به طور شوخی نوشته چوبک ادای همینگوی را در می‌آورد یا چیزی شبیه به آن. این حرف هدایت موجب این تعبیر و تفسیر شد. البته چوبک به دلیل آشنایی با زبان انگلیسی و

علاقه شخصی، همینگوی را زیاد و خیلی خوب خوانده است. اما این که در کار خود از او متأثر باشد من مشکوکم. سبک نگارش ساده و گزارش وار و فشرده همینگوی شاید تنها تأثیر او در چوبک باشد، ولی فکرش اصلاً نه» (الهی، ۱۳۷۰: ۳۹۵).

«اگر چوبک ریش گذاشته باشد آن را به حساب ریش همینگوی گذاشته‌ایم و اگر پیراهن قرمز پوشیده باشد او را مقلد هنری میلر شناخته‌ایم ... و اگر در پاره‌ای از قصه‌هایش از شیوه جریان سیال ذهن استفاده کرده باشد ما بلافاصله او را متأثر از جیمز جویس شناخته‌ایم.» (براهنی، ۱۳۴۸: ۴۲۸ - ۴۲۹).

«برخی از صحنه‌های کتاب [تنگسیر] به خوشه‌های خشم جان اشتاین بک و آثار همینگوی به ویژه پیرمرد و دریا نسبت داده شده است.» (محمودی، ۱۳۸۱: ۱۳۶).

آنچه با خواندن داستان‌های همینگوی و چوبک به دست می‌آید این است که در داستان‌های هر دو، شخصیت‌هایی وجود دارد که از اصل و واقعیت زندگی گرفته شده‌اند. این داستان‌ها برشی از زندگی واقعیاند که بدون هیچ طرح و نقشه قبلی در جریان هستند. هر دو برای این که شخصیتی را بیافرینند نیازی به طرح و نقشه و دیالوگ برای اثبات آن شخص ندارند. آنها افرادی را از گوشه و کنار دنیای واقعی انتخاب می‌کنند و آن افراد نیز با زندگی و تحرک خود داستان‌ها را ایجاد می‌کنند. هر داستان در بردارنده یک صحنه از زندگی است که شخصیت داستان، آن را در جریان داستان نمایش نمی‌دهد بلکه به معنای واقعی زندگی می‌کند.

آنچه همینگوی در داستان پیرمرد و دریا می‌خواهد بگوید این است که انسان باید تمام تلاش خود را در مقابل جهان پیرامون خود انجام دهد و زمانی که تمامی تلاش خود را کرد دیگر نتیجه برایش مهم نیست، همان مطلبی که چوبک در تنگسیر قصد بیان آن را دارد. در آنجا نیز زار محمد هر چند یقین دارد که بعد از کشتن چهار نفری که پولش را خورده‌اند، کشته خواهد شد و اگر هم نمیرد دیگر هیچ وقت نمی‌تواند زندگی راحتی داشته باشد و

ممکن است تا آخر عمر نتواند زن و فرزندانش را ببیند، ولی باز هم سعی و تلاش خود را برای گرفتن حق از دست رفته‌اش انجام می‌دهد.

صحبت کردن زار محمد در نخلستان با وزرا و جنگ او با ماهی در دریا یادآور پیکار پیرمرد ماهیگیر داستان پیرمرد و دریای همینگوی است. زار محمد به گونه‌ای با وزرا با مهربانی صحبت می‌کند که گویی آن گاو می‌فهمد که او چه می‌گوید.

«اگر تو هم جای من بودی ناچار بودی همین کار رو بکنی. اگر ولت کرده بودم می‌ترکیدى. اما بدیش اینه که نمى‌دونى آدمیزاد چقدر بدجنسه. اگه تو از آدمیزاد بدجنس‌تر بودى، این تو بودى که مى‌باس به دماغ آدمیزاد مهار بزنى» (چوبک، ۱۳۸۴: ۳۴). همانگونه که پیرمرد همینگوی از این که مجبور است برای بقای خود ماهی را شکار کند اظهار تأسف می‌کند و او را برادر خود می‌خواند.

این دو رمان علاوه بر محتوا و مفهوم از نظر نوشتاری نیز شباهت‌های زیادی با هم دارند. زبان ساده و عامیانه، جملات کوتاه و موجز و فشرده‌ای که باعث شده عده‌ای به چوبک خرده بگیرند که این فشرده نویسی باعث شده است بسیاری از ملزومات داستان بیان نشود. مثلاً این که چرا و چگونه زار محمد با اعتقاد مذهبی قوی که دارد به راحتی می‌تواند تصمیم به کشتن چهار نفر بگیرد. چون در کتاب آن گونه که باید و شاید توضیحی در این باره داده نشده است و زار محمد به طور ناگهانی و در طول یک شب این تصمیم را می‌گیرد. دقیقاً مانند داستان پیرمرد و دریا که ما از گذشته پیرمرد هیچ چیزی نمی‌دانیم و کل داستان در مدت سه روزی که پیرمرد برای گرفتن ماهی به دریا می‌رود، اتفاق می‌افتد. این امر به این علت است که همینگوی عقیده داشته آنچه را که خواننده می‌تواند حدس بزند و یا به فراست آن را دریابد، نیازی به آوردن در متن ندارد. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که هیچ واژه و یا مطلب اضافی در آثار همینگوی وجود ندارد و اگر واژه‌ای را از متنی برداریم جایش خالی می‌شود و متن از هم می‌پاشد و فرو می‌ریزد.

چوبک و همینگوی دو نویسنده‌ای هستند که به قول بعضی از منتقدان ضبط صوت گذاشته‌اند و آنچه از دوران کودکی و بزرگی برایشان اتفاق افتاده، ضبط کرده‌اند و وقتی خواستند قصه بنویسند آن ضبط صوت را جلوی رویشان گذاشته‌اند و هر چه شنیده‌اند بر روی صفحه آورده‌اند. اگر این گونه باشد، پس همه به راحتی می‌توانند نویسنده شوند و به راحتی می‌توانند قلم به دست بگیرند و آنچه اطرافیان‌شان می‌گویند یادداشت کنند و در نهایت بشوند نویسنده. در این صورت پس خلاقیت هنری چه می‌شود، هنر نویسندگی کجا می‌تواند سربر آورد و خودش را نشان بدهد. پس بهتر است کمی منصفانه و به دور از غرض ورزی به بررسی آثار نویسندگانمان پردازیم.

شخصیت اصلی داستان «تنگسیر» با این که پنج نفر را می‌کشد و چند نفر را نیز زخمی می‌کند اصلاً آدم منفوری نیست. همانگونه که همه آدم‌های اطرافش او را تحسین می‌کنند، خواننده نیز در دلش نوعی شادی احساس می‌کند و از اینکه زار محمد موفق شده و به هدفش رسیده، خوشحال می‌شود. این زار محمد، همان تنگسیری است که چوبک در دوران کودکی درست زمانی که با بچه‌های هم سن و سال خودش در کوچه مشغول بازی است، او را می‌بیند و ناخودآگاه نگاهشان در هم گره می‌خورد. زار محمد شاید در همان نگاه به چوبک گفته که داستان او را بنویسد و چوبک از همان دوران کودکی این قصه واقعی را در ذهنش پروراند و با آن زندگی کرده تا زمانی که آن را به صورت کتابی در آورده است. شاید همین آگاهی و انس فراوان در مورد موضوع داستان باعث شده تا چوبک خیلی سربسته قضیه را بیان کند. چون گاهی مواقع وقتی انسان همه چیز را درباره موضوعی می‌داند، گمان می‌کند همه مثل او از آن باخبرند و بنابراین آن را به زبان نمی‌آورد و تنها به بیان کلیات بسنده می‌کند. یا این که مثل همینگوی نمی‌خواسته آنچه را که خواننده خودش می‌تواند حدس بزند او نیز بیان کند. و یا این که خواسته به خواننده فرصتی بدهد تا با استفاده از تخیل و استعداد و قریحه خودش دست به آفرینش ادبی بزند و کم و کسری‌ها را خودش

برطرف کند.

می دانیم که چوبک علاقه زیادی به عکاسی داشته، شاید این امر هم در داستان نویسی او تأثیری داشته باشد. چون بعضی از داستان‌های کوتاه او مثل قطعه عکسی است که انسان رو به رویش می‌گیرد و بدون شک از تماشای آن، عکسالعمل‌های گفتاری در ذهنش به وجود می‌آید. داستان‌های کوتاه «عدل» یا «قفس» یا «گره‌ای که چشمانش باز نشده بود» را می‌توان چنین دانست.

انسان‌ها علیرغم تفاوت‌های اساسی که با هم دارند، شباهت‌هایی نیز دارند که این شباهت‌ها ممکن است از تأثیری باشد که فرد از دیگری گرفته و یا این که کاملاً ناخودآگاه و اتفاقی باشد. اینکه چوبک آثار همینگوی را خوانده، امری است بدیهی و بلا انکار و اگر از آنها تأثیر گرفته باشد، امری غیر قابل وقوع نیست.

«آخر شب»، تصویر کوتاهی از مرگ کارگر ساده ایرانی در پشت میز دکان مشروب‌فروشی است. این قصه به مانند قصه‌های همینگوی از فشردگی خاصی برخوردار است. (محمودی، ۱۳۸۱: ۸۳).

همینگوی داستانی به نام «جای دنج و تمیز و پرنور» دارد که از همه نظر شباهت‌های زیادی به «آخر شب» چوبک دارد. کوتاهی جملات و فشردگی از ویژگی‌های هر دو است. در داستان همینگوی پیرمردی است که دوست دارد در کافه‌ای که آنجا را دنج و پرنور و تمیز می‌داند، مشروب بخورد اما دیر موقع است و یکی از پیش خدمت‌های کافه عجله دارد و می‌خواهد به خانه‌اش برود. برای همین پیرمرد مجبور می‌شود علیرغم میلش از کافه بیرون برود. این پیرمرد به حدی از پوچی رسیده است که با وجود پول زیادی که دارد، یک بار دست به خودکشی زده و توسط خواهرزاده‌اش نجات پیدا کرده است. در قصه چوبک نیز با مهارت تمام، تصویری بیرحمانه از زندگی به دست خواننده داده شده است.

داستان‌های همینگوی با این که غم‌انگیزند، هیچ‌گاه ناامید کننده نیستند. در داستان

«پیرمرد و دریا» با این که سانتیاگو پیرمرد محبوب قصه همینگوی پس از سه روز نبرد با دریا و ماهی و کوسه ماهی‌ها چیزی غیر از اسکلت ماهی بزرگ عایدش نمی‌شود، ولی بیشتر از قبل لایق ستایش و احترام است. او خودش را پیروز می‌داند، چون در برابر وقایع کم نیاورده و با تمام توان خود مقابله کرده است. ولی در داستان‌های چوبک، جای ناامیدی محفوظ است، زیرا چوبک انگشت روی ضعیف‌ترین و مشکل‌دارترین اقشار جامعه گذاشته است. کسانی که امید اصلاً معنایی برایشان ندارد. البته این در همه داستان‌ها به یک اندازه وجود ندارد، ولی در بیشتر داستان‌ها دیده می‌شود. تا جایی که احمدآقا، شخصیت روشنفکر و تحصیل کرده «سنگ صبور» با این که دوست دارد بنویسد، ولی از ترس پذیرفته نشدن و یا شکست خوردن و کم آوردن در حین نوشتن هیچ گاه به این کار نمی‌پردازد. همین امر باعث شده تا چوبک را نویسنده‌ای ناتورالیست بدانند.

«بسیاری از داستان‌های کوتاه صادق چوبک در مجموعه «خیمه شب‌بازی» «انتری که لوطی‌اش مرده بود» و رمان «سنگ صبور» او نشان‌دهنده خصوصیات مکتب ناتورالیسم است.» (میر صادقی، ۱۳۷۷: ۸۱).

دکتر ناتل خانلری شدیداً با این عقیده مخالفت می‌کند و خطاب به کسانی که چوبک را ناتورالیست می‌دانند می‌گوید: «اکثرشان بی‌سوادند. اینها اصلاً مکاتب ادبی اروپا را نمی‌شناسند. منت‌های شناخت آنها خلاصه تاریخ ادبیات دوره متوسطه فرانسه است. من اصلاً اعتقادی به این که یک نویسنده ایرانی آن هم یک نویسنده بومی مثل چوبک را ناتورالیست بخوانم، ندارم و از این مقایسه خنده‌ام می‌گیرد. سر تا سر مکتب ناتورالیسم که از چند رمان بالزاک سرچشمه گرفت و فلوربر از آن بی تأثیر نبود جمعاً در ادبیات فرانسه کمتر از چهل سال عمر کرد.» (الهی، ۱۳۷۰: ۳۹۵).

باید دوران زندگی چوبک را در نظر داشت که فقر و اعتیاد و امور طایف اخلاق، رایج‌ترین صفات برخی از آدم‌ها بود. دورانی که گرسنگی بیداد می‌کرد و همه امیدهای مردم به نا

امیدی مبدل می‌شد. فرمان مشروطه با شکست روبه‌رو شد، ملی شدن صنعت نفت در نطفه خفه شد، خانه مصدق را در مقابل چشمان چوبک به توپ بستند، جنگ جهانی اتفاق افتاد و تأثیرات آن دامن ایران را نیز گرفت. در این اوضاع و احوال، چوبکی که هیچ واقعیتی از نگاه تیز بین او پنهان نمی‌ماند چگونه می‌توانست از گل و بلبل بنویسد و چشمش را به روی واقعیت‌های تلخ ببندد. ممکن است کسی بتواند واقعیتی را نادیده بگیرد و در مورد آن صحبت نکند، ولی هرگز نمی‌تواند آن را انکار کند. چوبک نویسنده‌ای واقعگرا و رئالیست بود و در دوره‌ای زندگی می‌کرد که واقعیاتی تلخ آنچنان اطرافش را احاطه کرده بودند که چاره‌ای جز دیدن آنها نداشت.

«چوبک حتی در داستان‌های کوتاهش بیشتر پنجره داستان‌هایش را به روی زشتی‌ها می‌گشاید که به قول خودش، از بس راست است باورش نمی‌آید...» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۴۹۵).

کسی که حتی در مورد حیوانات نیز نمی‌تواند سکوت کند، چگونه می‌تواند در برابر مشکلات اشرف مخلوقات زبان به دهان بگیرد و صدایش در نیاید. او بچه‌گره‌هایی را می‌بیند که هنوز چشمشان باز نشده به خاطر بی‌رحمی انسان‌ها می‌میرند، یا اسب دست و پا شکسته «عدل» که چشم انتظار دست عادل است تا او را از جوی بیرون بکشد.

با همه این حرف‌ها و همه این شباهت‌ها که برای چوبک و همینگوی برشمردیم، نوعی استقلال و عزت نفس در لابه‌لای حرف‌های چوبک نهفته است که او را از تمام هم‌دوره‌ای‌ها و حتی قبلی‌ها و بعدی‌ها متمایز می‌کند. این شباهت‌ها شاید از نگاه مشترک این دو نویسنده به زندگی و واقعیت‌های زنده و در حال جریان زندگی سرچشمه گرفته باشد. هر دو، جبهه و جنگ دیده‌اند و بی‌عدالتی و کشت و کشتارهایی ناعادلانه که قلب و روح هر انسان وارسته را به درد می‌آورد. هر دو نگاه تیزبینی دارند که وجودشان را با دیدن واقعیات به جوشش وا می‌دارد و آنها را مجبور به نوشتن می‌کند و هر دو طبع شاعرانه دارند، هر چند که زیاد چشمگیر نیست. دیگر این که آنها نوشتن را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف

سیاسی و ... قرار نداده‌اند و بسیاری مسائل دیگر که با در کنار هم قرار گرفتن باعث شده‌اند که در جاهایی نثر این دو نویسنده شباهت‌هایی با هم داشته باشند. به علاوه سادگی چوبک، وفاداری در پرداختن به وقایعی که در پیرامون او شکل گرفته و دست نخورده کردن اصل شخصیت‌ها و بیان رفتار آنها به همان گونه که بود و وابسته نبودن چوبک به گروه‌ها یا سیاستی خاص و همچنین هدف یکسان او از اول عمر نویسندگی تا پایان، او را از دیگر هم قطارانش متمایز می‌کند. کوتاه سخن این که هرگونه تأثیرپذیری که معنی تقلید و رونویسی داشته باشد، در مورد چوبک معنایی ندارد، چه این تأثیرپذیری از همینگوی باشد یا از هدایت یا آل احمد.

کتابنامه

- براهنی، رضا. ۱۳۴۸. قصه‌نویسی، چاپ اول، تهران: اشرفی.
چوبک، صادق. ۱۳۸۴. تنگسیر، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه.
گلشیری، هوشنگ. ۱۳۸۰. باغ در باغ (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
محمودی، حسن. ۱۳۸۱. نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های چوبک، چاپ اول، تهران: نشر روزگار.
میر صادقی، جمال. ۱۳۷۷. واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی، چاپ اول، تهران: انتشارات کتاب مهناز.